

خدا جون سلام به روی ماهت...

فلورانس نایتینگل

بانوی چراغ به دست



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!





فلورانس نایتینگل

بانوی چراغ به دست

کیتسون یازینکا

تصویرگر: شارلوت ایچر

مترجم: زینب خامه‌یار



سرشناسه: جازینکا، کیتسن

Jazyzka, Kitson

عنوان و نام پدیدآور: فلورانس نایتینگل: بانوی چراغ‌به‌دست / نویسنده کیتسون یازینکا؛ مترجم زینب خامه‌یار؛ تصویرگر شارلوت ایجر.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۷۲-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Florence Nightingale , ۲۰۱۹ .

کتاب حاضر با همین عنوان توسط انتشارات نشر خز ه در سال ۱۳۹۸ فیبا دریافت کرده است.

عنوان دیگر: دختر فانوس

موضوع: نایتینگل، فلورانس، ۱۸۲۰-۱۹۱۰م -- ادبیات نوجوانان / Nightingale, Florence, ۱۸۲۰ - ۱۹۱۰ -- Juvenile literature

موضوع: پرستاران -- انگلستان -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان / Nurses -- England -- Biography -- Juvenile literature

شناسای افزوده: ایجر، شارلوت، تصویرگر / Ager, Charlotte / خامه یار، زین ب ، ۱۳۶۷، مترجم

رده‌بندی کنگره: RT۳۷

رده‌بندی دیویی: ۹۲۰ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۶۱۹۷۲۹

۷۱۴۵۸۰۱



انتشارات پرتقال

فلورانس نایتینگل: بانوی چراغ‌به‌دست

نویسنده: کیتسون یازینکا

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: زینب خامه‌یار

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: نسرين‌نوش امینی

ویراستار فنی: روزین فهم‌حصاری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - مینا فیضی - نسرين صفری

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۷۲-۳

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۵۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

خواننده‌ی عزیز

وقتی داریم زندگی آدم‌های مشهور را می‌خوانیم، بیشتر وقت‌ها فقط لقب‌های مهمی که به این افراد داده‌اند به گوشمان می‌خورد. خیلی‌ها فلورانس نایتینگل را فقط با نام «بانوی چراغ به دست» می‌شناسند.

هر چه بیشتر درباره‌ی زندگی یک نفر بخوانید یا بشنوید، بهتر می‌شناسیدش. فلورانس از کودکی مراقب همه بود، حتی حیوانات. فلورانس عادت داشت نظرش را به زبان بیاورد، از خودش دفاع کند و برای بهبود شرایط دست به تغییر بزند. چراغی که او در زمان جنگ موقع سر زدن شبانگه‌های اش به سر بازان در دست می‌گرفت، فقط بخش کوچکی از داستان زندگی اوست.

فلورانس آدم درون‌گرای بود. اما دوست داشت چیزهایی را که یاد می‌گیرد به بقیه هم یاد بدهد. فکر می‌کنم اگر بفهمد شما دارید داستان زندگی اش را می‌خوانید، خوشحال می‌شود. همین‌طور خیلی دوست دارد داستانش الهام‌بخش شما باشد تا همیشه عقایدتان را بیان کنید، از دیگران مخصوصاً نیازمندان مراقبت کنید و سخت تلاش کنید تا به اهدافتان برسید، حتی اگر با مشکلات زیادی روبه‌رو شوید.

کیتسون یازینکا



داستان زندگی فلورانس نایتینگل



۱
بانوی چراغ به دست
۸ صفحه



۶

کشمکش خانوادگی
۴۹ صفحه



۷

خبیلهایی از
اسکودار
۵۴ صفحه

۸

پرستار جنگ
۶۶ صفحه

۹

خاطرات جنگ
۷۶ صفحه





۳

باهوش و سرکش
صفحه ۲۲



۲

دوران کودکی
صفحه ۱۴

۴

خدمت به دیگران
صفحه ۳۰



۵

دنبال کردن رؤیایها
صفحه ۳۸

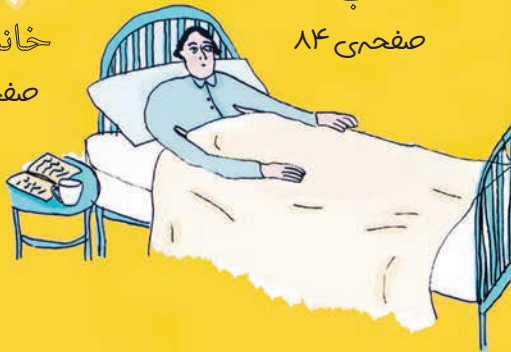
۱۱

یادبود فلورانس
صفحه ۱۰۰

خانه نشینی
صفحه ۹۰

۱۰

تب
صفحه ۸۴



۱۲



«بانوی چراغ به دست»

بیمارستان دلگیرباراک که در منطقه‌ای در استان بول ترکیه به نام اسکودار ساخته شده بود، احتمالاً هیچ شباهتی به بیمارستان‌هایی که تا به حال دیده‌اید، نداشت.

دوده، غبار، کثیفی و مرگ سرتاسر آن ساختمان بزرگ را که پر بود از سربازهای بیمار و زخمی، فرا گرفته بود. خبرنگاران جنگ، گزارش اوضاع وحشتناک مرگ سربازان از جراحات، سرما و گرسنگی را به وطنشان انگلستان می‌فرستادند.

سال ۱۸۵۴ میلادی بود. از شروع جنگ کریمه حدود یک سال می‌گذشت.

زمانی که روسیه به سرزمین‌های متعلق به ترکیه حمله کرد، سربازان فرانسه و انگلیس برای پیوستن به جنگ و کمک به دفاع از آن کشور کوچک شتافتند.

خبرنگارانی که برای مشاهده و مصاحبه به جنگ فرستاده می‌شوند. این خبرنگاران مشاهدات خود از افراد و اتفاق‌های جنگ را از راه منابع خبری وطنشان منتشر می‌کنند.

خبرنگار جنگ یعنی چه؟

در بیمارستان باراک، جنگ دیگری به راه افتاده بود؛ جنگی برای نجات سربازان زخمی و بیمار انگلیسی از چنگال مرگ. اما انگار فقط موش‌ها و کک‌ها بودند که چاق و چله‌تر می‌شدند. سربازان در فلاکت دست‌وپا می‌زدند و در صف‌های بی‌پایان، تنگ هم دراز کشیده بودند. بعضی‌هایشان تخت و بسیاری‌شان حتی پتو یا پانسمان هم نداشتند.

در گیرودار چنین اوضاع وحشتناکی، یک پرستار نمونه، کک‌ها و آلودگی‌ها را نادیده گرفت و تغییر بزرگی ایجاد کرد. آن پرستار نمونه، فلورانس نایتینگل بود.



بیمارستان باراک در اصل برای سربازان ترک ساخته شده و بسیار عظیم بود. چهار برج و راهروهای دراز و حیاطی بزرگ داشت.

در بیمارستان باراک، فلورانس اوضاع را سازمان‌دهی و اداره کرد. نظافت و ضدعفونی کرد. یادداشت برداشت، دنبال موش‌ها کرد و زندگی افراد را نجات داد و به این ترتیب، مسیر تاریخ پزشکی را تغییر داد. با این حال هنگامی که همراه گروهی سی‌وهشت نفره از پرستاران زن برای اولین بار پا به اسکودار گذاشت، انگار با دیواری آجری روبه‌رو شد؛ یک تیم پزشکی که همه مرد بودند و فکر می‌کردند زن‌ها نمی‌توانند کمکی به آن‌ها کنند. چیزی نگذشت که او این طرز فکر را تغییر داد.

داستان تلاش‌های قهرمانانه‌ی فلورانس از طریق نامه‌های سربازان و مقاله‌های خبرنگاران جنگ که در روزنامه‌ها چاپ شد، به کشورش، انگلستان، رسید؛ داستان‌هایی درباره‌ی مراقبت و محبتی که فلورانس و تیم پرستارانش از خود نشان داده بودند.

تصویری از فلورانس چراغ به دست که دارد توی یکی از اتاق‌های تاریک بیمارستان به سربازان سر می‌زند، در یکی از روزنامه‌های معروف احساسات همه را برانگیخت. آن



روزنامه به فلورانس لقب «بانوی چراغ به دست» داده بود. فلورانس خیلی زود تبدیل به یکی از اولین شخصیت‌های معروف انگلستان و مشهورترین افراد زمان خودش شد.



فلورانس شبانه در بیمارستان باراک گشت می‌زد، به سربازان رسیدگی می‌کرد، به درددهایشان گوش می‌داد و آن‌ها را آرام می‌کرد تا بتوانند بخوابند.

اما فلورانس فقط بانوی چراغ به دست نبود. او سرسخت و قوی بود و برای پیشرفت هرچه بیشتر عملکرد بیمارستان جنگید. فلورانس پرستاری را به حرفه‌ای ارزشمند برای زنان تبدیل کرد و اولین مدرسه‌ی پرستاری مبتنی بر علم را تأسیس کرد. دانشجویی با استعداد و بااراده بود که سخت درس خواند و تا آنجا که می‌توانست آموخت.

فلورانس هر آنچه را درباره‌ی بهداشت و درمان یاد گرفت، در کتاب‌ها، گزارش‌ها و نامه‌هایی که در طول زندگی‌اش نوشت، منتشر کرد. او غیر از نوشته‌های خودش، آمار و اطلاعات زیادی هم جمع کرد و از آن‌ها برای پیدا کردن الگو در اعداد استفاده کرد. بعد برای انتشار آنچه کشف کرده، جدول‌ها و نمودارهایی درست کرد تا دیگران بهتر متوجه تغییرات شرایط مراقبت درمانی شوند.



واقعیات یا اطلاعاتی که به افراد کمک می‌کند چیزی را بفهمند. فلورانس با استفاده از آمار، اهمیت مراقبت درمانی را به مردم نشان داد.

آمار یعنی چه؟



دوره‌ی ویکتوریا

ملکه ویکتوریا از سال ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱ بر انگلستان حکومت می‌کرد. دوره‌ای که در آن هم جمعیت و هم ثروت کشور در حال رشد بود. شهرهای کوچک و بزرگ به دلیل پیشرفت آموزش، سیاست، درمان و تکنولوژی رونق می‌گرفتند. از زن‌ها انتظار می‌رفت که بر اساس معیارهایی سفت‌وسخت، از همه نظر کامل باشند. آن‌ها سعی می‌کردند از زندگی ملکه ویکتوریا، که با شاهزاده آلبرت و نه فرزندش زندگی می‌کرد و به نظر می‌رسید ارزش‌های خانوادگی کاملی دارد، تقلید یا الگوبرداری کنند.

داستان زندگی فلورانس در دوره‌ی ویکتوریا اتفاق می‌افتد. زنان حقوق و فرصت‌های کمی در اختیار داشتند. برای رسیدن به «کمال» کافی بود توانایی ساز زدن، آواز خواندن و نقاشی می‌داشتند. کار خاص دیگری از آن‌ها انتظار نمی‌رفت.



فلورانس اجازه نداد این محدودیت‌ها او را از دنبال کردن رؤیاهایش بازدارد. ولی با وجود محدودیت‌های آن زمان و شرایط سختی که جنگ کریمه به وجود آورده بود، چگونه توانست به این موفقیت‌ها دست پیدا کند؟ همه‌چیز از ذهن کنجکاوش شروع شد.

دوران کودکی

هوا تاریک شده بود و وقت خاموش شدن شمع‌ها بود، اما فلورانس کوچک، که در خانه او را «فلو» صدا می‌زدند، اصلاً دلش نمی‌خواست کتابش را کنار بگذارد.

اوایل دهه‌ی ۱۸۳۰ بود. فلورانس حدوداً ده‌یازده‌ساله بود. معلم سرخانه‌اش، خانم کریستی، گفت موقع خواب است، اما فلو چطور می‌توانست بخوابد وقتی آن‌همه چیز برای یاد گرفتن وجود داشت؟ شاید مشغول خواندن کتابی بود که به او کمک می‌کرد صدف‌ها و نمونه‌های آزمایشگاهی عروس‌های دریایی را که عاشق جمع‌کردنشان از توی ساحل بود، بهتر بشناسد. شاید هم داشت یک کتاب پُر از معماهای ریاضی را حل می‌کرد. نمی‌توانست از صفحه‌هایی که عاشقشان بود دل بکند، به‌خاطر همین کتاب را همراه شمع کوچکش از زیر روتختی‌اش بیرون آورد. حواسش بود شعله‌ی داغ به روتختی‌اش نخورد.





تختش آتش نگرفت، اما وقتی خانم کریستی برگشت تا سری به فلورانس بزند و چشمش به شمع افتاد، او را سرزنش کرد. شاید حتی با صدای بلند سرزنشش کرد که چه بچه‌ی لجباز و سرسختی است و چرا نمی‌تواند مثل خواهر بزرگ‌ترش قوانین را رعایت کند. فلورانس دوازدهم ماه مه سال ۱۸۲۰ به دنیا آمد. نام محل تولدش، یعنی فلورانس را روی او گذاشتند. پدر و مادر ثروتمند انگلیسی‌اش، ویلیام و فرانسس «فنی» نایتینگل که به سفرهای زیادی رفته بودند، موقع تولد دختر دومشان در سفری طولانی در ایتالیا به سر می‌بردند.

نام خانوادگی اصلی پدر فلورانس
 شُر بود. او پنج سال پس از
 اینکه صاحب دارایی‌های
 دایی مادرش، پیترو نایتینگل،
 شد، نام خانوادگی اش را به
 نایتینگل تغییر داد. اسم
 خواهر بزرگ‌تر فلو هم از
 اسم شهری در ایتالیا که در
 آن به دنیا آمده بود، گرفته شده



بود. پارتونوپه فقط یک سال از فلو بزرگ‌تر بود. «پارتونوپه» از واژه‌ی
 یونانی قدیمی «ناپل» گرفته شده. معمولاً او را «پارته» یا «پاپ» صدا
 می‌زدند.

این دو خواهر دوران کودکی خود را در دو خانه در انگلستان گذراندند،
 یکی خانه‌ای روستایی در دربی‌شایر به نام لی‌هرست و یکی خانه‌ای
 رسمی و بزرگ نزدیک لندن به نام خانه‌باغِ اِمبلی. زندگی این دو
 خواهر پر از مهمانی، حیوانات خانگی و آدم‌های مهم بود.

فلورانس کوچک خیلی بادقت بود. مثلاً سال ۱۸۲۶ وقتی فقط
 شش سالش بود، می‌خواست بداند آیا دعا‌های شبانه‌اش اجابت
 می‌شوند یا نه. برای اینکه مطمئن شود، همه‌ی دعا‌هایش را همراه با
 تاریخ دانه‌دانه روی کاغذ می‌نوشت که ببیند برآورده می‌شوند یا نه.

رفتار درست

فنی، مادر فلورانس، به نظم خیلی اهمیت می‌داد. یک بار به خاطر اینکه فلورانس یک هفته اصلاً نافرمانی نکرد، به او جایزه داد. فلوی نُه‌ساله در نامه‌ای که به مادرش نوشته، قول داده که درست رفتار کند، مثلاً «نیم ساعت قبل از شام پیاده‌روی کند»، «سر وقت» به رختخواب برود و به فقرا سر بزند تا «از آن‌هایی که بیمارند مراقبت کند».



فلورانس همیشه درباره‌ی جهان سؤال‌های زیادی می‌پرسید و عاشق این بود که چیزهایی را که یاد می‌گیرد، بنویسد و مرتب کند. در دوازده‌سالگی،

در سفری که به انجمن تازه‌تأسیس جانورشناسی لندن رفته بودند، فهرستی از حیواناتی که دیده بود، تهیه کرد؛ از جمله دو یوزپلنگ، دو خرس، دو طوطی، یک شیر و باقی حیوانات.



آیا می دانستید؟

نوشتن، یکی از فعالیت‌های موردعلاقه‌ی فلو بود. او برای اعضای خانواده‌اش، مثلاً برای مادر بزرگ و پسر خاله‌اش، هنری، نامه می‌نوشت.

فلورانس عاشق این بود که موقع جزر در ساحل دریا بگردد و صدف‌ها و همین‌طور چیزهای باارزش دیگری را که کشف می‌کرد، اندازه‌گیری و بررسی کند و یادداشت بردارد. مثلاً در نامه‌ای که به مادر بزرگش نوشته،

گونه‌ی آزمایشگاهی یک عروس دریایی آبی را که خیلی دوستش داشته، این‌طور توصیف کرده: «بزرگ اندازه‌ی نصف یک سینی چای». فلورانس درباره‌ی شرایط آدم‌ها و حیوان‌های دوروبرش هم می‌نوشت، مثلاً درباره‌ی گاوی نوشته که در چراگاه نزدیک خانه‌شان مدام سرفه‌های ناجور می‌کرده.

فلورانس خیلی مراقب حیوانات بود. حیوانات خانگی زیادی داشت، مثل یک پونی به نام پگی و سگ‌هایی به نام‌های پپرکورن، تیزر و کاپیتان. به پرنده‌ها هم علاقه‌ی خاصی داشت. یک بار از یک کبوتر زخمی مراقبت کرد تا خوب شود. کبوتر در طول مدت درمانش روی زانوی فلورانس می‌نشست تا فلورانس به او غذا بدهد.



از فلورانس که دختری از طبقه‌ی بالای اجتماع بود، انتظار می‌رفت کنار مادر و خواهرش به امور خیریه بپردازد. فلورانس مهر و محبت خاصی به افراد رنج‌دیده داشت، به‌خاطر همین از دل‌وجان به آن‌ها کمک می‌کرد. به فقرای نزدیک لی‌هرست و بعد خانه‌باغ اِمبلی سر می‌زد. فلورانس و مادر و خواهرش کالسکه‌ی گران‌قیمتشان را در روستا می‌گذاشتند و پای پیاده به تک‌تک خانه‌ها سر می‌زدند و تخم‌مرغ‌هایی را که از مرغداری خودشان آورده بودند و همچنین نان تازه بین آن‌ها پخش می‌کردند. به



بیماران هم رسیدگی می‌کردند.

خانم کریستی از هفت

هشت‌سالگی فلو و پارتِه، معلم

سرخانه‌شان بود. به آن‌ها ریاضی،

خواندن و نوشتن، موسیقی و سوزن‌دوزی یاد

داده بود. وقتی خانم کریستی ازدواج کرد و از پیش

خانواده‌ی نایتینگل رفت، پدر و مادر فلورانس یک معلم

استخدام کردند تا دخترها درس موسیقی و نقاشی‌شان را

ادامه بدهند.

آن زمان بیشترِ دخترها غیر از این مهارت‌ها چیز دیگری

نمی‌آموختند، اما پدر فلو و پارتِه می‌خواست دخترانش بالاترین

سطح تحصیلات را داشته باشند. به‌خاطر همین درس‌های

بیشتری مانند علوم، تاریخ و ریاضی پیشرفته به آن‌ها آموخت.



پارته مانند بسیاری از دخترهای دوره‌ی ویکتوریا بیشتر دوست داشت به مادرش در مرتب چیدن گل‌ها، سوزن‌دوزی و برگزاری جشن‌ها کمک کند. او که مشغله‌ی زیادی نداشت و خلاق بود، عاشق طراحی و شعر گفتن هم بود. او خواهر کوچکش را که بعضی وقت‌ها رئیس‌بازی درمی‌آورد، تحمل می‌کرد و او را به خاطر استعداد بیشترش در درس خواندن تحسین می‌کرد.

فلورانس تشنه‌ی دانش بود و اشتیاق زیادی برای یادگیری داشت. اما زیاد حوصله‌ی رفت‌وآمد با دیگران یا خیاطی را نداشت. در عوض دختری ایده‌پرداز و اهل عمل بود.

